



هم سر کلاس می‌آمد. بعد از آن، به تدریج، دبیران و همه دانش‌آموزان سر این کلاس حاضر می‌شدند؛ حتی بچه‌های غیرمسلمان هم آرام آرام در این کلاس شرکت می‌کردند. کار به جایی رسید که خانواده دانش‌آموزان هم خواهان شرکت در جلسه شده بودند! خلاصه کلاس‌ها تشکیل می‌شد و حتی اگر چهار ساعت هم طول می‌کشید، کسی گذشت زمان را احساس نمی‌کرد.

مسئولان مدرسه نسبت به این انجمن حساسیتی نشان نمی‌دادند؟

از آن‌جا که این انجمن به درخواست خود دانش‌آموزان تشکیل شده بود و آیت‌الله صدوقی نیز با این انجمن همکاری داشت، مشکلی به وجود نیامد.

رابطه‌تان بعد از اتمام آن کلاس‌ها با دکتر قطع شد؟

بعدها که این دوران به پایان رسید، ما توانستیم معلم شویم و بعد از پیروزی انقلاب، با جمع معلم‌ها برای دیدار حضرت امام خمینی (ره) اقدام کردیم. وقتی که شهید پاک‌نژاد نماینده شده بودند و شنیدند که جمعی از معلمان برای دیدار امام آمده‌اند، چنان با شوق و ذوق، در همان اول صبح، خود را به محل اسکان معلم‌ها رساندند که ما متعجب و به قدری خوشحال شده بودیم که انگار پدر خودمان را دیده باشیم. ایشان آمدند و بسیار محترمانه از ما استقبال کردند.

آقای دکتر هم همراه معلمان برای دیدار حضرت امام (ره) آمدند؟

**مردم بسیار، ایشان را دوست داشتند و برای بیماری یا مشکلات‌شان به دکتر مراجعه می‌کردند. به همه این‌ها، حضور مستمر دکتر در فعالیت‌ها و مجالس مذهبی را هم باید اضافه کرد که باعث حضور پررنگ‌تر ایشان در بین مردم می‌شد.**

آن‌جا مشغول است، پیشنهاد شکل‌گیری انجمن دینی را قبول نمی‌کند. بعد از مطرح کردن موضوع، ایشان با روی باز، این پیشنهاد را پذیرفت و از آن به بعد، انجمن دینی ما هفته‌ای یک‌بار با حضور آقای دکتر - رأس ساعت ۵ بعد از ظهر - تشکیل می‌شد. دکتر، در روزهای تشکیل جلسه، مطب را تعطیل می‌کرد و جلسه، در سالن اجتماعات مدرسه با سرفصل مورد نظر دکتر شروع می‌شد. ایشان راجع به یک آیه و حدیث، بحث می‌کردند و از قبل به شاگردان توصیه می‌کردند تا سؤالات شرعی، اجتماعی، اخلاقی و مشکلات شخصی خود را بنویسند و بگذارند روی میز، تا ایشان به آن‌ها رسیدگی کنند. یادم می‌آید تعداد این سؤالات به قدری زیاد می‌شد که جلسه تا ۸ شب ادامه پیدا می‌کرد، بدون این‌که کسی احساس خستگی کند. کم‌کم، کار انجمن به قدری رونق پیدا کرد که مدیر

**اولین جرقه‌های آشنایی شما و شهید پاک‌نژاد چگونه زده شد؟**

آقای سازمند: آشنایی من با دکتر از محله‌مان آغاز شد. بعد از این‌که دکتر، مدرک پزشکی‌شان را گرفتند و مجدداً به یزد برگشتند، در اداره تأمین اجتماعی مشغول به کار شدند و هم‌زمان در خیابان امام نیز مطب داشتند. من هم در همان اداره کار می‌کردم و از آن به بعد، بیشتر همدیگر را می‌دیدیم.

مراجعه‌کنندگان زیادی به مطب دکتر می‌آمدند. مردم بسیار، ایشان را دوست داشتند و برای بیماری یا مشکلات‌شان به دکتر مراجعه می‌کردند. به همه این‌ها، حضور مستمر دکتر در فعالیت‌ها و مجالس مذهبی را هم باید اضافه کرد که باعث حضور پررنگ‌تر ایشان در بین مردم می‌شد.

خانم سازمند: آشنایی جدی من با ایشان، زمانی اتفاق افتاد که من وارد هنرستان دخترانه محمد طاهری در خیابان مهدی، که الآن جنب کلاتری ۱۲ قائم است، شدم. در آن زمان انجمن‌های زیادی در هنرستان وجود داشت که ما باید در یکی از آن‌ها شرکت می‌کردیم مثل هلال احمر، شیرخورشید، انجمن پیشاهنگی و انجمن ورزشی.

روزی که لیست انجمن‌ها را اعلام کردند، تعدادی از ما به مدیر مدرسه مراجعه کردیم و گفتیم جای انجمن دینی در بین همه این انجمن‌ها خالی است. حالا اگر شما صلاح بدانید و اجازه بدهید از آقای پاک‌نژاد خواهش کنیم تا بیایند و با حضور ایشان یک جلسه تشکیل دهیم. مدیر هنرستان قبول کرد، ولی فکر می‌کرد که چون دکتر مطب دارد و در

## امکان نداشت تقاضای کسی را بی‌جواب بگذاریم...

گفت‌وشنود شاهد یاران با محمدعلی سازمند و بی‌بی شمسی  
حکمتی مقدم از آشنایان خانوادگی شهید

### درآمد

محمدعلی سازمند و همسرش بی‌بی شمسی حکمتی مقدم، جزو کسانی بوده‌اند که کنار پزشک شهید یزد، کار و زندگی کرده‌اند. و هنوز هم بعد از گذشت نزدیک سی سال، نمی‌توانند اندوه چشمان‌شان را پنهان کنند. زندگی اجتماعی پاک‌نژاد، روحیات او، نگرش‌اش به دین و مسائل مذهبی و اجتماعی، مطالبی است که در گفت‌وگو با سازمند و همسرش و با جزئیات دقیق بررسی می‌شود.





از حالت طبیعی خارج شد و به حالت شوک افتاد. دکتر سریعاً به کمک آمدند و تزریقاتی انجام دادند. اما بیمار، با کمک دکتر، به حال طبیعی برگشت، اما دکتر شدیداً به من توصیه کردند که هیچ‌وقت، بدون نظارت ایشان این نوع آمپول‌ها را به بیماران تزریق نکنم.

**دکتر، در مشاجرات و بگو مگوهای محیط کار یا خانواده‌های همکاران پا در میانی می‌کرد؟**

برای ایشان، کارمندان یا غیرکارمند، فرقی نمی‌کرد. هر کسی که دچار مشکل می‌شد - اعم از خانوادگی، کاری یا مالی - به ایشان مراجعه می‌کرد، چون دکتر بعد از ساعات کاری در دفتر خود همیشه در حال حل و فصل مشکلات مردم بودند.

مردم هم اگر می‌خواستند از دواج یا اقدام به کار خیری کنند، معمولاً دکتر را مطلع می‌کردند، دکتر هم از سعی و تلاش برای این‌که آن کار به نحو احسن انجام شود، دریغ نمی‌کردند. اگر متوجه می‌شدند که یکی از همکاران عروسی می‌خواهد بکنند، در مجالس آن‌ها شرکت می‌کردند. دکتر در عروسی ما هم شرکت کردند. سال ۱۳۵۶ ما دو نفر در درمانگاه مشغول بودیم که با عروسی‌مان مصادف شد.

دکتر پاک‌نژاد به اتفاق دکتر شاهی در مراسم ازدواج ما شرکت کردند و دسته‌گل بسیار زیبایی هم برای ما آوردند. من بعد از چند روز مرخصی که به نزد ایشان رفتم، برایم دعا و نصیحت کردند که در زندگی زناشویی، گذشت و فداکاری را از یاد نبرم.

**خانم سازمانند، به یاد دارید که دکتر پاک‌نژاد، انجمن دینی هنرستان شما را چگونه اداره می‌کردند؟**

یادم است که سؤالات بسیار زیادی از ایشان پرسیده می‌شد و چون دکتر خیلی دقیق بودند، پاسخ بیشتر سؤالات را به هفته بعد موکول می‌کردند تا با مطالعه درست و دقیق جواب آن‌ها را بدهند. ■

**در زمان رژیم سابق، بعضی از افراد را به دلایلی بازداشت می‌کردند. دکتر به خاطر نفوذی که داشتند متوجه می‌شدند که چه کسانی بازداشت شده‌اند، سریعاً به وسیله تلفن با قوه قضائیه تماس می‌گرفتند و آن‌ها را آزاد می‌کردند. اگر هم موردی پیش می‌آمد که تلفنی برطرف نمی‌شد، من به اتفاق شهید پاک‌نژاد، به آن‌جا می‌رفتم و دکتر از نزدیک با قضات صحبت و برای آزادی زندانیان تلاش می‌کردند.**

**لحاظ حرفه‌ای چه قدر متعهد بودند؟**

یکی از مهم‌ترین کارهای دکتر این بود که به پزشکان و کارمندان، شیوه برخورد با بیمار را یاد می‌دادند. مثلاً بیماران زیادی بودند که معمولاً در بدترین وضعیت مراجعه می‌کردند. چون من مسئول رادیولوژی بودم، بیماران صد درصد آسیب‌دیده به این بخش مراجعه می‌کردند و از نظر روحی حال خوبی نداشتند و بعضی‌ها پرخاش‌گر هم بودند. دکتر مرا نصیحت می‌کرد و می‌گفت باید با این بیماران رفتار خوبی داشته باشی و رفتارشان را تحمل کنی، زیرا از حالت طبیعی خارج هستند. جمله‌ای که مدام تکرار می‌کردند این بود که چاهی بکنید و این حرف‌ها را درون آن چاه بریزید!

**خودشان در موارد اضطراری به کمک همکاران‌شان می‌رفتند؟**

بله، یک‌بار به خود من کمک کردند و جان یک بیمار را نجات دادند. ما‌جا از این قرار بود که ما، در همان بخش رادیولوژی، باید گرافی انجام می‌دادیم، یعنی تزریقاتی که باید زیر نظر پزشک صورت بگیرد. یک‌بار که بنده، بدون نظارت یک پزشک، این تزریق را انجام دادم، متأسفانه، بیمار

نه، شهید پاک‌نژاد از صبح تا حدود ساعت ۳ در محل اسکان ما بودند و بعد، به‌علت مشغله زیاد خداحافظی کردند و رفتند.

**خانواده ایشان را تا چه اندازه می‌شناسید؟**

از آن‌جا که ما در یک محله با دکتر پاک‌نژاد زندگی می‌کردیم، با خانواده ایشان آشنایی دارم؛ خانواده دکتر بسیار محترم و متدین بودند؛ از آن دسته خانواده‌های مذهبی قدیمی و دوست‌داشتنی که مجالس امام حسین(ع) را به خلوص نیت برگزار می‌کردند. در ماه‌های محرم و صفر، این خانه محل عزاداری می‌شد و من تا سال‌های آخر عمر مادر دکتر، شاهد بودم که ایشان به‌رغم کهولت سن و ناتوانی جسمی، مشغول تهیه مقدمات مجالس عزاداری می‌شدند یا از ساعت سه بعد از ظهر که هنوز هیچ‌کس در مجلس نبود، عصازنان وارد می‌شدند و کار می‌کردند. خواهر ایشان هم همین‌طور بودند و به همین دلیل است که مردم یزد، این خانواده را قلباً دوست دارند و مزار برادران شهید پاک‌نژاد را جزو زیارتگاه‌های مهم شهر یزد به حساب می‌آورند.

دکتر پاک‌نژاد، از یک پدر سید و محترم و یک مادر بسیار متدین و محبوب بین اهالی یزد به دنیا آمد و از همان دوران کودکی تمام اخلاق و رفتار ایشان اسلامی بود. ما که کودک بودیم و در محله با هم بازی می‌کردیم، همیشه ایشان را بسیار تمیز، مرتب، آراسته و با نزاکت می‌دیدیم؛ طوری که خصوصیات ایشان زبان‌زد همه بود؛ همیشه آرام و سر‌به‌زیر بودند، به همه سلام می‌کردند و در نماز جماعت شرکت می‌کردند. بعدها هم که درس خواندند و مسئولیتی برعهده گرفتند، همین اخلاق و منش را حفظ کردند و امکان نداشت سؤال یا خواسته‌ای کسی را بی‌جواب بگذارند، مجال بود نیازمندی به ایشان روی آورد و بی‌نتیجه برنگردد.

**آقای سازمانند، همکاری شما با دکتر پاک‌نژاد در**

**تأمین اجتماعی دقیقاً از چه زمانی شروع شد؟**

آشنایی من و دکتر حدوداً از سال ۱۳۵۳ در درمانگاه

شماره یک تأمین اجتماعی واقع در خیابان فرخی شروع شد. من پیش از آن، در مرکز پزشکی هراتی مشغول به کار بودم، اما با افتتاح تأمین اجتماعی، به قسمت رادیولوژی این درمانگاه منتقل شدم. شهید پاک‌نژاد هم ریاست درمانگاه را به‌عهده داشتند و تا زمانی که کاندیدای مجلس شورای اسلامی شدند، همکاری ما ادامه داشت؛ یعنی حدود ۵ سال.

**اتفاق خاصی در آن دوران افتاد که پررنگ‌تر از دیگر اتفاقات بوده باشد و شما آن را به یاد داشته باشید؟**

بله، در زمان رژیم سابق، بعضی از افراد را به دلایلی بازداشت می‌کردند. دکتر به خاطر نفوذی که داشتند متوجه می‌شدند که چه کسانی بازداشت شده‌اند، سریعاً به وسیله تلفن با قوه قضائیه تماس می‌گرفتند و آن‌ها را آزاد می‌کردند. اگر هم موردی پیش می‌آمد که تلفنی برطرف نمی‌شد، من به اتفاق شهید پاک‌نژاد، به آن‌جا می‌رفتم و دکتر از نزدیک با قضات صحبت و برای آزادی زندانیان تلاش می‌کردند.

چون شما با دکتر همکار بودید، از نظر حرفه‌ای همدیگر را بهتر می‌شناسید و می‌توانید ایشان را به لحاظ کاری توصیف کنید. شهید پاک‌نژاد به

